**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب فصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتادم\_5 فروردین 1399**

مشکله از اینجا شروع شد که قاضی باید در فصل خصومت و قطع مرافعات به ظنونی عمل کند که از طرق منصوصه و منصوبه حاصل می شود، نه از ظنونی که نسبت به خودِ حق دارد که آیا حق با زید است یا با عمرو. ممکن است من قاضی ظن به این داشته باشم به جهاتی که حق با زید است و لی ظن حاصل شده از طرق منصوبه می گوید حق با عمرو است. ظن حاصله شده از طرق بر ظنی که در تحصیل حق واقعی دارم بین المتخاصمین، مقدم است.

جواب اول مرحوم شیخ این بود که این مقدم بودن وقتی است که ظن به مساله اصولیه قابل مقایسه با ظن در مساله فقهیه نیست چون در یک وزان نیستند، شما باید جایی را ثال بزنید که دو مظنه در یک درجه باشند، یکی بر دیگری مقدم باشد چون ظن در مساله اصولی است. این جواب اول بود.

و اما جواب دوم که دیروز فقط مقدمه اش را گفتیم و اصلش باقی مانده این است؛ ما قبول داریم در مساله قاضی حق دارد از طرق منصوصه از آن طرق منصوبه، به ظنونی منتقل بشود که در مساله فقهیه شخصیه دارد، به عبارت دیگر قبول داریم قاضی باید به ظن طریقش عمل کند نه ظن به این که حق واقعی با کیست، این را قبول داریم اما چرا؟ چون معیارهای قضاوت، معیار تعبدی است و در این معیارها کشف از واقع ملاحظه نشده، اگر چه جنبه کشف هم دارد، اما شارع آن جنبه کشف را اعراض کرده ازش، اقرار، بینه، یمین، نکول همه این ها را شارع از ان جنبه کشفیتش عدول کرده است، یک طرق تعبدی هستند برای فصل خصومت، طبیعتا وقتی طریق طریق تعبدی بود، قاضی نباید از این طریق تعبدی به طریق مشی کند و لو در آن طریق دیگر هم مظنه ایی حاصل شود. این جهتی که در مورد قضاوت به چشم می خورد.

حال می آییم سراغ ما نحن فیه، ما نحن فیه اگر اماره ایی مرجعیت پیدا کرده، تعبدا مرجع نشده، به جهت این که غالبا با واقع منطبق است مورد تایید شارع قرار گرفته است، بین آنچه که مظنه می آفریند تعبدا با آنچه مظنه می آفریند من باب کشف غالبی از واقع فرق است، در بحث قضاوت طرق، طرق تعبدی است لذا با وجود این طرق تعبدی سراغ ظنونی که نشان می دهد حق واقعی بین متخاصمین با کیست، نمی رویم، ما کار نداریم با اینکه ظن من به این است که زید محق است نه عمرو. مهم این است که در قطع خصومت طریق تعبدی دارم به نام بینه. طریق تعبدی دارم به نام ابرام به ان عمل می کنم این که می بینید حق ندارم سراغ ظنون فرعیه بروم، به ظن در طریق اکتفا می کنم، چون ظن به طریق تعبدا حجت شده است نه من باب الکشف. اگر جایی مقصود از نصب یک طریقی تعبد بود حق ندارم سراغ جای دیگر برم، اما اگر مقصود از نصب طریق غلبه وصول به واقع بود که امارات از انها بود، این چون یک خصوصیتی داشت و واقع نمایی اش بیشتر بود منبع قرار گرفت، اگر قصه مثلا حجیت خبر واحد از باب کشف غالبی خبر واحد از واقع بود، حالا اگر این راه منسد شد، این طریق منصوب و منصوص مسدود شد، من ناچار شدم سراغ اماراتی بروم که شارع نه صراحتا نهی کرده است و نه صراحتا تایید کرده است، خوب می توانم در اینجا به سراغ اماراتی بروم، به سراغ ظنونی بروم که واقع را نشان می دهد، فرقی بین اعمال این امارات، اماراتی که راه را نشان می دهد و اماراتی که حکم را نشان می دهد، ما دیگر نداریم.

تکرار می کنم تا خوب مطلب ان شاء الله واضح شود. به عبارت خودم هم تکرار می کنم:

اگر امر ما دائر بود بین این که ظن به مساله اصولی را مقدم کنیم یا ظن در مساله فقهی را، باید دید کجا چنین چیزی رخ داده است؟ آن جایی رخ داده که شارع یک طریقی را نصب کرده است، به هر جهت ان طریق الان در دست ما نیست، ماییم و طریق باء که نه از این طریق باء ردعی شده است مثل ردعی که از قیاس شده و نه امضایی شده است، و یا ظن در مساله فقهیه. خب اینجا چون تعبدی در کار نیست، فقط جنبه کشف از واقع است مهم واقع نمایی است، فرقی نمی کند این واقع نمایی توسط ظن در مساله اصولیه باشد یا ظن در مساله فرعیه فقهیه باشد، مهم واقع نمایی است چون تعبدی در کار نیست، شما چرا به دفاع از صاحب فصول بین جایی که تعبد در کار است مثل قضاوت، با جایی که معیار کشف است لا التعبد، قیاس می کنید؟ حال یک پله بالاتر می آییم. نه تنها در انجا که بحث تعبد نیست ظن به طریق در عرض ظن به واقع است، ظن به مساله اصولیه در عرض مساله فقهیه است، نه تنها این را می گوییم که بالاترش را هم می گوییم می گوییم اعمال این امارات بر نفس واقع اولی است یعنی عمل کردن به ظنون در مساله فقهیه اولی است چون مصلحت اولیه با این اماره ایی که واقع را نشان می دهد، احراز می شود در حالی که در اماره ایی که در تعیین طریق هست، فقط مصلحتی که در آن طریق هست به دست می آید نه مصلحت واقعیه. به عبارت بهتر عمل کردن به اماره ایی که در مساله فقهیه است، تدارک می کند مصلحت واقعیه اما اماره ایی که در مساله اصولیه هست، تدارک مصلحت واقعیه را نمی کند، پس نه تنها می توانیم به اماره ایی در نفس حکم واقعی هست عمل کنیم، بلکه عمل کردن به این اماره اولی است، این تا پایان صفحه 450؛

و لا ریب أن المقصود من نصب الطریق

اگر تعبد نبود پس چه بود؟

إذا کان غلبة الوصول إلی الواقع بود لا التعبد. چرا غالبا این واصله با واقع می کند چون در این طریق و در این اماره بین امارات دیگر مزیت و خصوصیتی است مثل خبر واحد

ثم إنسد باب العلم بذلک الطریق المنصوب

سپس باب علم به این طریق منصوص و منصوب مسدود شد و ما ناچار شدیم که امارات دیگری را برگزینیم، اماراتی که ردعی نشده است و لو امضایی نشده است.

و التجا إلی إعمال سائر الامارات

که ردعی ندارد اگر چه اعتبار و امضایی هم ندارد، اینها را مراجعه کنید، این ها تعلق به چی گرفتند؟ در نفس حکم. اماراتی که در خود حکم است، در حکم فرعی فقهی

لوجوب الاوفق منها بالواقع،

چون دیدیم در بین این امارات واقع نما اوفق به واقع موجود است. اگر امر چنین شد که ان طریق منصوصه مسدود شد و نوبت رسید به طرقی که نه ردعی، نه منعی دارد، نه امضایی دارد

فلا فرق بین إعمال هذه الامارات فی تعیین ذلک الطریق و بین إعمالها فی نفس الحکم الواقعی.

این جا با قضاوت فرق کرد، شما قضاوت را برای من مثال نزدن در قضاوت تعبد در طرق است این که می بینید فرق ایت بین اماراتی که در طرق است و بین اماراتی که برای فصل خصومت است، این که می بینید در قضاوت حق ندارم با وجود اماره بر مساله اصولی سراغ ظنون برای فصل خصومت بروم، چون آن طرق منصوصه و منصوبه تعبدی است اما در بحث ما طرق منصوصه، طرق منصوبه برای حالت انسداد این ها از باب تعبد نیست، پس فرقی نیست سراغ ان بروم یا سراغ این بیایم. این تا اینجا.

بل الظاهر أن إعمالها(امارات) فی نفس الواقع أولی لاحراز المصلحة الاولیة التی هی أحق بالمراعاة من مصلحة نصب الطریق،

ما اگر اماراتی که واقع نما هستند مقدم کنیم اولا است چون با مقدم کردن این امارات مصالح اولیه را احراز میکنیم البته در حد ظن چون بنا شد دیگر از قطع و علم بیاییم پایین تر. در حد ظن مصالح اولیه را رعایت می کنیم، احراز می کنیم. کدام مصالح اولیه؟

التی هی أحق بالمراعاة من مصلحة نصب الطریق،

اذا دار الامر که مصلحت در مساله اصولیه و نصب طریق را رعایت کنم یا مصلحت فرعیه و فقهیه که مصلحت اولیه هست، مصلحت اولیه مقدم است. چرا احق است؟ چرا اولی است؟

فإن غایة ما فی نصب الطریق من المصلحة ما به یُتدارک المفسدة المترتبة علی مخالفة الواقع اللازمة من العمل بذلک الطریق، لا إدراک المصلحة الواقعیة.

ببینید این را نشد در خارج توضیح بدهم. این جا باید دقت کنید. اگر در حالت انسداد د و راه حل باشد که یک راه حل فقط جبران مفسده می کند، نه درک مصلحت، راه دیگر درک مصلحت واقعیه درش هست کدام مقدم است؟ طبیعتا راه حلی که درش مصلحت واقعیه را درک می کنم و لو ظنا، نهایت چیزی که در طرق و اصول هست این است که اگر یک مفسده ایی باشد که مترتب باشد بر مخالفت با واقع، چون من با واقع مخالفت کردم امدم سراغ این طریق، یک مفسده ایی بر این خلاف واقع مترتب باشد، او تدارک می شود اما دیگر مصلحت واقعیه درک نمی شود در عمل کردن به ظنون در مساله اصولیه اما در عمل به ظنون به مساله فقهیه مصلحت واقعیه نیز درک می شود.

و لهذا إتفق العقل و النقل علی ترجیح الاحتیاط علی تحصیل الواقع بالطریق المنصوب فی غیر العبادات مما لا یعتبر فیه نیة الوجه إتفاقا، بل الحق ذلک فیها أیضا، کما مرت الاشارة إلیه فی إبطال وجوب الاحتیاط.

توضیح می خواهد ان شاء الله جلسه اینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.